

چرا اسلام؟ کدام اسلام؟

شهریار شریعت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چرا اسلام؟

کدام اسلام؟

شهریار شریعت

مقدمه

اساسی‌ترین سؤال هر انسانی این است که: «چرا زندگی می‌کنم؟» این جستجوی دلیل زندگی، در واقع به این منظور است که انسان می‌خواهد بداند: «آیا زندگی، دارای ارزش کافی است؟» زیرا انسان موجودی است که اگر زندگی خود را فاقد ارزش کافی بداند می‌تواند هر زمان که بخواهد به زندگی خود پایان دهد!

جستجوی انسان برای دلیل زندگی‌اش، خود نشان می‌دهد زیستن برای زیستن، ارزش کافی ندارد؛ بنابراین انسان برای زندگی کردن باید هدف داشته باشد، آن‌هم هدفی که درخور زندگی باشد و به آن ارزش کافی بدهد؛ به عبارت دیگر، زندگی انسان باید «معنا» داشته باشد.

عبارت «معنای زندگی» که عنوان مورد استفاده فلاسفه معاصر در این مبحث است متشکل از دو کلمه معنا و

زندگی است؛ زندگی به فرآیندی آگاهانه و مختارانه گفته می‌شود که با مرگ آدمی به پایان می‌رسد و معنا در این عبارت عموماً به دو صورت تفسیر شده است، یک تفسیر، آن را «هدف» و تفسیر دیگر، آن را «ارزش» معرفی کرده است^۱، البته فرض این کتابچه بر تفسیر دوم است و در اینجا منظور از عبارت «معنای زندگی»، «ارزش زندگی» است زیرا همانطور که در ابتدا بیان شد، زندگی فاقد ارزش کافی است که می‌تواند به خودکشی بیانجامد نه هر زندگی فاقد هدف! چه بسا شخصی در زندگی‌اش هدف نیز داشته باشد اما به دلیل اینکه آن هدف را نیز فاقد ارزش کافی یافته دست به خودکشی بزند.

می‌توان ادعا کرد «معنای زندگی» همان «خوشبختی» است؛ خوشبختی یعنی حال خوب داشتن؛ حال خوب داشتن یعنی احساس آرامش و شادی کردن؛ احساس آرامش و شادی در هر فرد در ازای رضایت آن فرد از خود

^۱ نامه حکمت، سال پنجم، شماره ۱ - بهار و تابستان ۱۳۸۶، ص ۵۹.

و محیطش است؛ رضایت از خود و محیط در هر فرد زمانی به وقوع می‌پیوندد که آن فرد به سرانجامی نیکو برسد؛ رسیدن به سرانجام نیکو با عمل عاقلانه امکان‌پذیر است اما رسیدن به سرانجام نیکو در این دنیا با وجود عاقلانه عمل نمودن نیز اولاً تنها با حادثه‌ای ناگوار ممکن است هرگز به وقوع نپیوندد و ثانیاً با مرگ آدمی که حتمی است، موقتی خواهد بود که در هر دو صورت با معنای سرانجام نیکو در تضاد است زیرا زوال، نیکو نیست. بنابراین خوشبختی عقلاً در این دنیا وجود ندارد و برای کسب آن باید به بررسی وجود یا عدم وجود زندگی جاودان و تماماً نیکو پرداخت و در صورت وجود آن راهی یافت تا به آن رسید و خوشبخت شد.

زندگی جاودان و تماماً نیکو؛ گوهری است که در بیشتر ادیان به وجود آن در جایگاهی به نام «بهشت» تأکید شده است. همچنین مسئله وجود بهشت و راه رسیدن به آن مبحثی در متافیزیک است و همان‌طور که فلاسفه

معاصر به متافیزیک با دیده شک می‌نگرند باید گفت که مقوله بهشت صرفاً با استدلال‌های عقلی فلاسفه قابل تبیین نیست و کشف و شهود عرفا نیز به دلیل اینکه تجربه‌ای شخصی است، یعنی اولاً منبع انسانی دارد و ثانیاً برای دیگران قابل تجربه و آزمایش نیست، چندان قابل اعتماد نخواهد بود بنابراین بررسی مکاتب و ادیان فلسفی همچون هندوئیسم و بودیسم نیز در این مبحث، غلط است؛ لذا در ادامه تنها به بررسی ادیان وحیانی اصلی^۱ یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام پرداخته می‌شود. به همین منظور باید دو اصل «خدا» و «پیامبر» که اصول عقاید این ادیان هستند مورد بررسی قرار گیرند تا احیاناً وجود بهشت و راه رسیدن به آن مشخص شود.

^۱ منظور از ادیان وحیانی اصلی، آن دسته ادیانی هستند که اولاً منبع دینی آنان محصول وحی الهی باشد و ثانیاً این منبع دینی قابلیت بررسی داشته باشد لذا دین صابئین و دین زرتشتیان با اینکه از جمله ادیان وحیانی هستند اما به دلیل اینکه منبع دینی بجا مانده از آنان تعدادی سروده آیینی آن‌هم به زبانی غیرزنده است بنابراین جزء ادیان وحیانی اصلی نیستند.

اصول عقاید ادیان و حیانی

اصل اول: خدا

هر پدیده مادی، علتی دارد. همچنین در زنجیره علت‌های جهان مادی، تسلسل و دور محال است^۱ یعنی این جهان باید پدیده آغاز شکل‌گیری داشته باشد. بنابراین آغاز شکل‌گیری این جهان، علتی دارد.

«علت آغاز شکل‌گیری جهان»، علت غایی است یعنی موجودیت‌اش علت خارجی ندارد بنابراین پدیده‌ای مادی نیست^۲ بلکه موجودی غیرمادی است.

^۱ زیرا اگر در جهانی، زنجیره علت‌ها به طور نامتناهی ادامه یابد (تسلسل) یا این زنجیره به خودش برگردد (دور)، در هر دو حالت باید زنجیره علت‌های آن جهان تا بی‌نهایت به عقب برگردد و این فرض در جهان مادی محال است زیرا جهان مادی، محدود است و فرض بی‌نهایت برای آن، محال است.

^۲ چراکه هر پدیده مادی، علتی دارد.

همچنین این موجود غیرمادی که موجودیت‌اش علت خارجی ندارد، طبعاً وجودش فقط قائم به ذات خودش است بنابراین چنین ذاتی اولاً موجودیت‌اش از هیچ زمانی آغاز به شکل گرفتن نکرده است یعنی این موجود، ازلی است و همواره بوده است که او را «خدا»^۱ نامیده‌اند و ثانیاً موجودیت‌اش هیچ زمانی به پایان نمی‌رسد یعنی این موجود، ابدی است و همواره خواهد بود که در کل او را «الله»^۲ نامیده‌اند.

خدا به دلیل بی‌نیازی‌اش از علت، مطلق است و چون ممکن نیست که در عرض یک موجود مطلق، چیزی موجود باشد پس خدا یگانه است.

^۱ خدا (خود آ) یعنی آن که از خود آمده است و این اسم به ازلیت خالق اشاره دارد.

^۲ الله به معنای کسی است که عقل بشر در شناخت ذات او حیران است و این اسم به هر دو جنبه ازلیت و ابدیت خالق اشاره دارد لذا برترین اسم برای خالق است هرچند در فارسی کمتر استفاده می‌شود.

همچنین چون علت غایی همان فعل خداست پس خدا آغازگر همهٔ علت‌ها است و این حرکت از سوی او آغاز شده است، از طرفی چون خدا موجودی ابدی است پس به طور ساده‌تر، همواره بر مخلوقاتش تسلط دارد، بنابراین همهٔ علت‌ها از خداست و بقیه وسیله‌اند یعنی همهٔ آثار از اوست.

همچنین از ویژگی‌های مخلوقات می‌توان به ویژگی‌های خالق پی‌برد، مخصوصاً با دقت در انسان که اشرف مخلوقات شناخته شده است؛ پس آنچه را که ما امتیازات و صفات نیکو می‌نامیم همان صفات الهی هستند که خدا به دلیل مطلق بودن‌اش، آن‌ها را در حد کمال دارد؛ مثلاً با توجه به عظمت جهان، می‌توانیم به عظمت و قدرت مطلق خدا پی ببریم و با توجه به حاکم بودن حکمت و عدالت بر جهان یا با توجه به تلقی نیکو بودن این دو صفت توسط انسان، می‌توانیم به حکمت و عدالت مطلق خدا پی ببریم.

همچنین با توجه به اینکه خدا به دلیل قدرت مطلقش از هرکسی بر ما و سرنوشت ما، مسلط‌تر است بنابراین ما باید تنها او را بندگی کنیم و اطاعت از او را به اطاعت از هر کس دیگری مقدم بدانیم تا خوشبخت بشویم و همچنین با توجه به اینکه همه نعمات ما به دست خداست ما فقط باید از خدا طلب نعمت کنیم.

ضمناً «وحدت وجود» یا یگانگی خالق و مخلوق به یک معنا درست و به یک معنا نادرست است؛ درست است زیرا هیچ مخلوقی کاملاً مستقل از خدا نیست به طوری که خدا در همه جا حاضر و بر همگان مسلط است و اما نادرست است زیرا مسلماً خدای متعال تا حدودی به برخی مخلوقاتش، اراده و استقلال داده است یعنی وحدت وجود در طول درست است و در عرض درست نیست که مد نظر عموم فلاسفه اسلامی نیز تعبیر درست آن بوده

است.^۱ همچنین اینکه برخی عرفا «انا الحق» گفته‌اند به معنای وحدت وجود مد نظر فلاسفه نیست! بلکه این عرفا اصطلاحاً به مرحلهٔ فنای نفس رسیده‌اند یعنی از شدت علاقهٔ به خدا، اصلاً خود را نمی‌بینند تا چه رسد که بخواهند با خدا یکی بدانند و چون چیزی جز خدا نمی‌بینند فلذا «انا الحق» می‌گویند. لذا این سخن آن عرفا را که برخی از آن برداشت وحدت وجود کرده‌اند نادرست است بلکه برداشت درست این است که گفته شود عرفای کامل به مرحلهٔ وحدت شهود می‌رسند یعنی چیزی جز خدا نمی‌بینند.

نتیجه: بر اساس آنچه تا اینجا در مورد خدا بیان شد اجمالاً می‌توان گفت که اولاً خدایی یگانه وجود دارد، ثانیاً همهٔ آثار فقط از خداست و ثالثاً فقط خداست که همهٔ امتیازات و صفات نیکو را در حد کمال دارد؛ به این

^۱ اینکه برخی فقها، عموم فلاسفه را گمراه و یا کافر خوانده‌اند عموماً به این دلیل است که منظور آن فلاسفه را درک نکرده‌اند!

اعتقادات در مورد خدا، «توحید» گفته می‌شود که اولی «توحید در ذات»، دومی «توحید در افعال» و سومی «توحید در صفات» نام دارد. حال به بررسی توحید در سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام می‌پردازیم.

اولاً در دین یهودیت، قدرت مطلق خدا که از مصادیق توحید در صفات است بعضاً انکار شده است؛ زیرا مطابق تورات، خدا جهان را در شش روز می‌آفریند و روز هفتم که خسته می‌شود استراحت می‌کند!^۱ همچنین مطابق تورات، حضرت یعقوب (علیه السلام) با خدا کشتی می‌گیرد و پیروز هم می‌شود!^۲

ثانیاً در دین مسیحیت، اعتقاد به یگانگی خدا که همان اعتقاد به توحید در ذات است بعضاً انکار شده است؛ زیرا

^۱ پیدایش، ۲:۲.

^۲ هوشیع، ۳:۱۲؛ تکوین، ۹:۳۵، ۱۰ و ۳۰:۳۲.

در انجیل تأکید به وجود سه خدا (پدر، پسر و روح القدس) شده است!^۱

ثالثاً و اما در دین اسلام، هیچ‌کدام از مراتب توحید انکار نشده به طوری که شعار اصلی این دین، «لا اله الا الله؛ خداوندی به جز الله نیست» است که عین توحید است. بنابراین خداشناسی دین اسلام، از دو دین یهودیت و مسیحیت برتر است.

ضمناً تا همین جا نیز می‌توان به وجود بهشت پی برد زیرا محال است خدای حکیم، میل به جاودانگی در انسان را بیهوده باشد چراکه با حکمت‌اش سازگار نیست، بنابراین خدای متعال حتماً جهانی جاودان برای دوران پس از مرگ انسان‌ها در نظر گرفته است و همچنین از آنجا که خدا عادل است، محال است سزای بدکاران و نیکوکاران را

^۱ متی، ۱۵:۲۸؛ نامه دوم پولس به قرنتیان، ۱۴:۱۳ مقابله شود با اعمال رسولان، ۵۹:۷ و ۶۰؛ نامه اول پولس به قرنتیان ۲:۱؛ نامه پولس به فیلیپیان، ۹:۲.

مساوی قرار داده باشد بنابراین بهشت و جهنمی باید وجود داشته باشد. با این‌همه بدون بررسی مطالبی که بر پیامبران در مورد بهشت و جهنم وحی شده است نمی‌توان بیش از این در مورد بهشت و جهنم ادعایی کرد؛ لذا در ادامه به اصل دوم ادیان و حیانی پرداخته شده است.

اصل دوم: پیامبر

کتاب اصلی ادیان و حیانی یعنی تورات، انجیل و قرآن را باید به ترتیب از پنج جنبهٔ وحیانی بودن، دقیق بودن، کامل و جامع بودن، پاسخگو بودن و معتدل بودن بررسی نمود تا حقانیت یا عدم حقانیت ادعای این ادیان و همچنین برتری هر دین نسبت به دیگری مشخص شود.

۱. وحیانی بودن: هر کلامی برای اثبات وحیانی بودنش باید دو شرط داشته باشد. اولاً اینکه آن کلام با فطرت و عقل آدمی همخوانی داشته باشد که در این مورد در بین کتاب‌های مد نظر، دو کتاب اول در خودشان مطالب خلاف عقل و تناقضات آشکاری دارند. مثلاً در تورات، علاوه بر انکار قدرت مطلق خدا که قبلاً اشاره شد، حضرات موسی و هارون (علیهما السلام) که پیامبران قوم یهود هستند افرادی بی‌ایمان معرفی شده‌اند!^۱ یا در انجیل

^۱ اعداد، ۱۲:۲۰ و ۱۴:۲۷.

علاوه بر انکار یگانگی خدا که اشاره شد، حضرت عیسی (علیه السلام) که پیامبر مسیحیان است، ملعون معرفی شده است!^۱ اما حقیقتاً مطالب قرآن این گونه نیست بلکه تماماً موافق فطرت پاک و عقل مطلق است و از تحریف مصون مانده است.

ثانیاً کلام وحیانی برای اثبات وحیانی بودنش در زمان ما نیز باید خودش ویژگی‌های اعجازی داشته باشد یعنی چیزی داشته باشد که انسان از انجام آن عاجز باشد و این مورد فقط در قرآن یافت می‌شود. قرآن با اینکه بارها تحدی (مبارزه طلبی) کرده است^۲ اما اولاً از نظر معارف؛ با هربار خواندن سوره‌های قرآن، مطلب جدیدی بر خواننده معلوم می‌شود به طوری که طی این ۱۴ قرن همچنان

^۱ نامه پولس به غلاطیان، ۳:۱۳.

^۲ قصص، ۴۹؛ اسراء، ۸۸؛ یونس، ۳۸؛ هود، ۱۳؛ طور، ۳۲ و ۳۳؛ بقره، ۲۳ و

معارف جدیدی از قرآن استخراج شده و می‌شود^۱ و هیچ مستفسری نیز شخصاً نتوانسته است همه مطالب قرآن را دریابد و همچنین مکتب قرآن از همه مکاتب بشری والاتر است، به عنوان مثال در میان مکاتب سیاسی دنیای معاصر؛ دو مکتب سوسیالیسم و لیبرالیسم، ظاهراً برترین مکاتب سیاسی هستند، به طوری که سوسیالیسم، محور عقایدش را «برابری اجتماعی» قرار داده است و لیبرالیسم، محور عقایدش را «آزادی فردی» قرار داده است، این دو اندیشه اگرچه تا حدودی به حق هستند اما جانب اعتدال را رعایت نکرده‌اند و دچار افراط یا تفریط شده‌اند در حالی که قرآن با اینکه قائل به آزادی فردی انسان است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ ما همانا

^۱ به طوری که تفاسیر ۲۰، ۲۴، ۱۸، ۳۰ و ۱۶ جلدی المیزان، من وحی القرآن، من هدی القرآن، الفرقان و روشن که مطالب جدید بسیار زیادی به وسیله تدبر و تفسیر قرآن با قرآن در آنان یافت می‌شود در قرن جاری تألیف شده‌اند و تفاسیر ۸۰ و ۲۰۰ جلدی تسنیم و هدی نیز که از نوع تفسیر قرآن به قرآن هستند در حال تألیف هستند.

راه را به او نشان دادیم، خواه سپاسگزار باشد یا بسی ناسپاس! ﴿ (انسان، ۳) اما در سطح اجتماعی، بشر را به رعایت عدالت، احسان و بخشش فرا می خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...؛ محققاً خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشان نزدیک تر (تان) فرمان می دهد... ﴿ (نحل، ۹۰) و اساساً انفاق کردن در قرآن، جایگاه ویژه ای دارد. که این مطالب جنبه اعجاز دارد زیرا تاکنون نیز هیچ مکتبی تا این اندازه نتوانسته است هدایتگر باشد.

ثانیاً از نظر علمی؛ با اینکه ۱۴ قرن از نزول قرآن گذشته اما نه تنها علم بشر هنوز نتوانسته است غلطی علمی در این کتاب پیدا کند بلکه قرآن، اشاراتی علمی دارد که انسان پس از قرن ها و بعضاً به تازگی و به یاری پیشرفت های علمی و فنی آن ها را کشف کرده است که برای مثال، سه مورد از این اشارات علمی در ادامه آمده است.

۱. ۱. حرکت زمین: در آیه ۸۸ سوره نمل آمده است:
﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ مَرٌّ مَرَّ السَّحَابِ صُنَعَ اللَّهُ الَّذِي
أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾؛ کوه‌ها را می‌بینی در
حالی که آن‌ها را بی‌حرکت می‌پنداری، حال آنکه آن‌ها
(همچون) مرور ابر حرکت می‌کنند. ساختۀ خدا را
(بینید) که هر چیز را سازوار کرده. او بی‌گمان به آنچه
انجام می‌دهید بسی آگاه است.﴾

این آیه صراحتاً برای کوه‌ها همانند ابرها حرکتی محسوس
قائل شده است. این حرکت محسوس یا مکانیکی برپایه
علوم امروزی از سه حالت خارج نیست. یا به حرکت
انتقالی زمین اشاره کرده است که این مطلب در قرن ۱۷
میلادی (۱۰ قرن پس از قرآن) کشف شد، یا به حرکت
وضعی زمین اشاره کرده است که این مطلب در قرن ۱۹
میلادی (۱۲ قرن پس از قرآن) کشف شد و یا به حرکت
ورقه‌های قاره‌ای زمین اشاره کرده است که این مطلب نیز
در قرن ۲۰ میلادی (۱۳ قرن پس از قرآن) کشف شد. لذا

این آیه به مطلبی علمی، حداقل ۱۰ قرن پیش از کشفش اشاره کرده است پس این آیه اعجاز علمی دارد یعنی انسان زمان قرآن از فهم آن عاجز بوده است و این نشانه‌ای برای انسان امروزی است تا وحیانی بودن قرآن برایش اثبات شود.

۱.۲. تاریکی اعماق دریا: در آیه ۴۰ سوره نور آمده

است: ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ؛ یا مانند تاریکی‌هایی در دریایی طغیانگر (و) ژرفی است، که موجی بر رویش موجی دیگر (و) بالای آن ابری است. تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی انباشته است. هرگاه دستش را (از آن) بیرون آورد، هرگز آن را نبیند. و خدا برای هر کس (که) نوری ننهد، او را هیچ نوری نیست.﴾

این آیه در حال توصیف اعمال کافران است اما به نکته‌ای علمی نیز اشاره دارد و آن تاریکی اعماق دریاست. انسان

در قرن ۲۰ میلادی (۱۳ قرن پس از قرآن) کشف کرد که تاریکی اعماق دریا از ۵۰ متری آغاز شده و در ۱۵۰۰ متری به تاریکی مطلق می‌رسد و پیش از قرن ۲۰ میلادی انسان حتی قادر به نفوذ به عمق ۵۰ متری دریا نبوده است. بنابراین این آیه نیز اعجاز علمی دارد.

۱. ۳. انفجار بزرگ: در آیه ۳۰ سوره انبیاء آمده است:

﴿أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ آیا و کسانی که کافر شدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بوده‌اند، پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده‌ای را از آب (: مایع) نهادیم؟ آیا پس (از این هم) ایمان نمی‌آورند؟ ﴿

در این آیه صراحتاً آمده است که زمین و آسمان به یکدیگر پیوسته بودند و بعداً جدا شده‌اند. تحقیقات دانشمندان در قرن ۲۰ میلادی (۱۳ قرن پس از قرآن) نظریه انفجار بزرگ را که مؤید این مطلب است اثبات

کرد. بنابراین این آیه نیز معجزه علمی دیگری از قرآن است.

۲. دقیق بودن: تورات و انجیل به صورت یک شکل به ما نرسیده‌اند بلکه فقط دو تورات و چهار انجیل رسمی داریم، به طوری که علاوه بر تورات مورد قبول یهودیان، توراتی نیز مورد قبول اکثر مسیحیان است که با تورات یهودیان، تفاوت‌هایی دارد^۱ و همچنین در خود انجیل مسیحیان، چهار روایت مختلف از انجیل موجود است^۲ که این ایراد بسیار بزرگی برای انجیل محسوب می‌شود. لذا دقت قرآن را هیچ‌کدام از این کتب ندارند چون قرن‌ها است در تمام جهان فقط یک شکل از قرآن موجود است که حتی یک نقطه آن جابه‌جا نشده است.

^۱ یهودیان، آن بخش از تورات رسمی نزد مسیحیان را که قبول ندارند اپوکریفا به معنای اسفار مشکوک می‌نامند.

^۲ جالب اینجاست که هیچ‌کدام از آن چهار انجیل رسمی مسیحیان نیز ظاهراً اعتبار انجیل برنابا که انجیلی غیر رسمی است را ندارند!

۳. کامل و جامع بودن: قرآن همان‌طور که خود نیز به آن اشاره کرده^۱ آخرین کتاب نازل شده است بنابراین طبیعتاً کامل‌ترین نیز هست. همچنین علمای مسیحی و یهودی نتوانسته‌اند جواب مسائل جدید دینی را بدهند و به نظر می‌رسد کتب مقدسشان در آن مسائل ساکت هستند در حالی که علمای اسلام توانسته‌اند جواب همهٔ مسائل جدید دینی را بدهند به طوری که همواره شاهد تألیف رساله‌های توضیح المسائل از سوی مراجع اسلامی هستیم لذا جامعیت تورات و انجیل همانند قرآن، محرز نیست.

۴. پاسخگو بودن: طبیعتاً دوران تورات با آمدن انجیل و دوران انجیل با آمدن قرآن گذشته است یعنی کتب قبل از قرآن، منسوخ هستند فلذا تنها قرآن است که می‌تواند پاسخگوی نیازهای بشر امروزی در حوزهٔ دین باشد.

^۱ احزاب، ۴۰.

۵. معتدل بودن: تورات احکام شرعی بسیار سختی دارد که برای مثال می‌توان به مجازات مرگ برای کار کردن در روز شنبه اشاره کرد.^۱ از طرفی نیز انجیل عملاً احکام شرعی ندارد زیرا مسیحیان معتقد هستند حضرت عیسی (علیه السلام) با به صلیب کشیده شدنش تمامی گناه‌ها و لعنت‌های همه مسیحیان را خریده است!^۲ اما قرآن احکام شرعی معتدلی دارد که مناسب برای عموم مردم جهان است.

نتیجه: با توجه به بررسی کتاب‌های نام برده، می‌توان به حقانیت مطلق قرآن پی‌برد. همچنین می‌توان نتیجه گرفت که به جز قرآن، دوران بقیه آن کتاب‌ها به پایان رسیده است. بنابراین قرآن که آخرین و کامل‌ترین کلام

^۱ خروج، باب ۳۵، بندهای ۱ تا ۳.

^۲ چنان‌که در نامه پولس به رومیان، فصل ۴ آیات ۱۴ و ۱۵ و فصل ۷ آیات ۴ و ۶ و در نامه وی به غلاطیان، فصل ۳ آیات ۱۳، ۲۴ و ۲۵ و فصل ۵ آیه ۱۸ و در نامه وی به افسسیان، فصل ۲ آیه ۱۵ و در نامه‌اش به عبرانیان، فصل ۹ آیه ۱۰ و در انجیل متی، فصل ۲۲ آیات ۳۷ و ۴۰ آمده است.

خداست، بهترین راه هدایت به سوی خوشبختی را نشان می‌دهد که نام این راه، دین اسلام است و به معنای تسلیم بودن در برابر فرمان الهی است.^۱

خدای متعال در آیات فراوانی از قرآن به وجود بهشت تصریح می‌کند. مثلاً در آیه ۱۳ سوره نساء آمده است:

﴿...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ؛ ... و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند، (خدا) او را به باغ‌هایی در می‌آورد که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، حال آنکه در آن‌ها جاودانه‌اند و این (همان) کامیابی بزرگ است.﴾

لذا در ادامه باید ببینیم دستورات خدا و پیامبرش برای ما چیست تا پس از مرگ دنیوی به زندگی بهشتی، دست یابیم.

^۱ البته این تسلیم بودن در برابر فرمان الهی پس از پذیرفتن اصول عقیدتی دین اسلام است و طبق آیه ۲۵۶ سوره بقره، حتی اجباری در پذیرش این اصول نیز نیست هرچند کسانی که دین اسلام را نپذیرند بدون شک در آخرت از زیان کاران هستند.

البته با توجه به اینکه خدای متعال از هر کسی به ما
 مهربان تر است و همچنین با توجه به اینکه در آیه ۷۲
 سوره توبه آمده است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
 وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ خدا به مردان و
 زنان باایمان باغ‌هایی وعده داده است که از زیر
 (درختان) شان نهرها روان است (و اینان) در آنها
 جاودانه‌اند؛ و (نیز) سرراهی پاکیزه در باغ‌های جاودان (به
 آنها وعده داده است) و خشنودی‌ای از (سوی) خدا
 بزرگتر (از این باغ‌ها و سراها) است. این است همان
 کامیابی و سعادت با سلامت و عظمت. ﴿

لذا شایسته‌تر است ما نیز نه برای رفتن به بهشت بلکه
 برای علاقه به خدا، به دنبال خشنودی خدا باشیم و چه
 بهتر که در این راه، علاوه بر انجام واجبات و ترک

محرمات به انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز
بپردازیم.^۱

ضمناً گفتنی است با اینکه کتاب اصلی دین اسلام یعنی
قرآن به یک صورت باقی مانده است و هیچ تحریفی در
آن نشده است اما با این حال مسلمانان نیز مانند پیروان
دیگر ادیان به مرور زمان به چند مذهب مختلف تقسیم
شده‌اند. لذا برای درک پیام راستین دین اسلام در ادامه
براساس قرآن که اصیل‌ترین متن اسلامی است، به بررسی
این مذاهب پرداخته شده است.

^۱ باید توجه کرد که اساساً انجام مستحبات و ترک مکروهات همانند انجام
واجبات و ترک محرمات، قابل پیروی به یک شکل برای همگان نیستند و
کاملاً به حال فعلی انجام دهنده آن‌ها بستگی دارند لذا برای انجامشان باید
به کسی که خودش این راه را طی کرده است رجوع کرد که در زمان ما،
آیت‌الله لطف‌الله شاه‌آبادی (حفظه الله) برترین استاد این حوزه هستند.

جانشینی پیامبر اسلام

آغاز اختلافات مسلمانان بلافاصله پس از فوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است. با فوت آن حضرت ابتدا مسلمانان به دو دسته تقسیم شدند. دسته اول کسانی بودند که معتقد بودند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم، امام علی (علیه السلام) را به عنوان سرپرست مسلمانان پس از خود به همگان معرفی نموده است. این دسته بعدها خود را شیعه به معنای پیرو نامیدند زیرا خود را پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) می دانستند.^۱ دسته دوم کسانی بودند که معتقد به جانشینی بلافصل امام علی (علیه السلام) نبودند و جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را امری انتخابی به دلخواه مسلمانان می دانستند.^۲ این دسته نیز

^۱ شمالی، حمد علی. شیعه شناسی مقدماتی، ص ۱۵.

^۲ ناصر بن عبدالکریم العقل. مختصری از اصول عقاید اهل سنت و جماعت،

ترجمه: اسحاق بن عبدالله الدبیری العوضی، ص ۳۲.

بعدها خود را اهل سنت نامیدند زیرا مدعی تمسک به سنت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودند. همچنین چندی بعد در زمان خلافت امام علی (علیه السلام) دسته سومی به وجود آمد که با حکومت امام علی (علیه السلام) مشکل داشتند و از سپاه آن حضرت خارج شدند.^۱ این دسته نیز به خوارج به معنای خارج شدگان معروف شدند زیرا از سپاه امام علی (علیه السلام) خارج شده بودند.

مسئلاً بهترین ملاک برای بررسی حقانیت هر کدام از این سه دسته، قرآن است. لذا در ذیل، آیه وارثون یعنی آیه ۳۲ سوره فاطر بررسی می‌شود زیرا این آیه در مورد وارثان قرآن یعنی جانشینان رسالتی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است.

^۱ نصر بن مزاحم. وقعة صفین، صص ۵۱۳_۵۱۴؛ احمد بن یحیی بلاذری. جَمَل من انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۱۴_۱۲۲؛ محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری، ج ۵، صص ۶۳، ۷۲ و ۷۸؛ علی بن حسین مسعودی. مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۱۴۴.

خدای متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ؛ سپس (این) کتاب را به (آن) کسان از بندگان خود که (آن‌ها را) برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند، و برخی (از ایشان) میانه‌رو (: عادل) و برخی (هم) از آن‌ها در تمامی کارهای نیک به فرمان خدا (در میان همگان) پیشگامند. و این خود همان فضیلت بزرگ است (که دارای امتیاز بی‌مانند پس از رسول گرامی است).^۱

طبق این آیه خدای متعال، کتابش یعنی قرآن را به بندگان برگزیده‌اش میراث داده است. سؤال اول این است

^۱ در مورد ترجمه آیه مذکور باید دقت کرد که خدای متعال در این آیه، «همه بندگان» را در سه دسته معرفی می‌کند زیرا از نظر قواعد زبان عربی قرآن که بسیار دقیق است و تساهل و تسامح در آن جایی ندارد؛ ضمیر «هم» اگر قرینه‌ای نداشته باشد باید به آخرین اسم قبل از خود برگردد یعنی باید به «عِبَادِنَا» برگردد و ارجاعش به «اصْطَفَيْنَا» با ظاهر قرآن همخوانی ندارد و مردود است لذا اطلاق «بندگان برگزیده» به هر سه دسته از نظر قواعد زبان عربی قرآن، غلط است.

که این بندگان برگزیده، چه کسانی هستند؟ خدای متعال در ادامهٔ آیه می‌فرماید بندگان من سه دسته‌اند؛ دسته‌ای ستمکار هستند، دسته‌ای میانه‌رو هستند و دستهٔ دیگری نیز موجود است که افراد آن دسته به اذن خدا در کارهای نیک پیشگام هستند. بنابراین مشخص می‌شود که بندگان برگزیده فقط دستهٔ سوم هستند چون اولاً تنها این دسته اعمالشان به اذن خدای متعال این‌طور بوده است و طبعاً انتخاب الهی فقط در مورد این‌ها نقش داشته است و ثانیاً عقلاً نیز محال است خدای متعال بندگان ستمکار یا دارای مراتب پایین‌تر را بر دیگر بندگان برگزیند و برتری دهد.

سؤال دوم این است که این بندگان برگزیده که اعمالشان به اذن خداست چگونه قرآن را به ارث برده‌اند؟ مگر غیر از این است که قرآن به ما نیز رسیده است و ما نیز از آن بهره می‌بریم؟ اینجا مشخص می‌شود که این ارث بردن یک ارث بردن خاص است و این دسته مراتبی از قرآن را

درک می‌کنند که دیگران هرگز آن مراتب را درک نمی‌کنند بلکه افراد این دسته، خودشان قرآن مبین هستند.^۱

حال سؤال سوم این است که این افراد چه کسانی هستند؟ آیا سه خلیفه نخست یعنی ابوبکر، عمر و عثمان هستند؟ این‌ها که خودشان اذعان کرده‌اند که برترین مسلمانان نیستند^۲ و راهنمایان نیز امام علی (علیه

^۱ ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ؛ و (ما) به او شعر نیاموختیم و شایسته او (هم) نیست. این (پیامبر، خود) جز یادواره و قرآنی روشنگر نیست.﴾ (یس، ۶۹).

^۲ عبد الرزاق الصنعانی. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۳۶، ح ۲۰۷۰۱؛ ابن سعد. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۲؛ محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ محمود زمخشری. تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۱۸۰؛ ابن عساکر. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۳۰۳؛ جلال الدین سیوطی. تاریخ الخلفاء، ج ۱۳، ص ۱۰۰؛ احمد بن یحیی بلاذری. انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۵۴؛ ابن کثیر. البداية و النهایة، ج ۶، ص ۳۰۱؛ ابن تیمیه حرانی. منهاج السنة النبویة، ج ۸، ص ۲۶۶.

السلام) بوده است! ^۱ آیا ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد ادریس شافعی و احمد بن حنبل هستند؟ این‌ها نیز که ادعای برترین بودن نداشتند و در علوم دینی نیز استادشان امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده است! ^۲ خدای متعال در این آیه صراحتاً می‌فرماید اعمال آن بندگان برگزیده به اذن اوست و اعمالشان از همه بهتر است. این یعنی اینکه آن‌ها عصمت دارند اما اهل سنت و خوارج اساساً مقولهٔ عصمت را نمی‌پذیرند! لذا طبق قرآن،

^۱ ابوبکر در دو سال و سه ماه دوران خلافت خویش، ۱۴ مورد به امام علی (علیه السلام) مراجعه داشته است (نجم‌الدین الشریف العسکری. علی والخلفاء، صص ۷۳-۹۷)، عمر بن خطاب در ۱۰ سال و پنج ماه دوران خلافتش، ۸۵ مورد به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مراجعه داشته است (همان، صص ۹۹-۳۳۳) و عثمان در ۱۲ سال دوران خلافتش، ۸ مورد به امام علی (علیه السلام) مراجعه داشته است (همان، صص ۳۳۵-۳۴۵).

^۲ مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار، ج ۱۰، صص ۲۰۸-۲۴۶ و ج ۴۷، صص ۲۲۰-۲۴۰.

حق با شیعیان است و حقیقت امر، انتصاب امام علی (علیه السلام) به عنوان سرپرست مسلمانان در غدیر خم^۱ است.

نتیجه: از آنچه گفته شد مشخص می‌شود که اسلام بهترین راه خوشبختی را نشان می‌دهد و در بین مذاهب اسلامی نیز حق با مذهب تشیع است. البته در میان شیعیان نیز اختلافاتی وجود دارد. امروزه شیعیان به سه فرقه دوازده امامی (امامیه)، زیدیه و اسماعیلیه قابل تقسیم هستند که با اندکی تحقیق مشخص می‌شود

^۱ جالب اینجاست که اذعان به ولایت امام علی (علیه السلام) در کتب روایی اهل سنت نیز متواتراً آمده است: محمد الترمذی. سنن الترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ سندسی. شرح صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۳۶؛ وشتانی. شرح صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۳۶؛ احمد بن شعیب نسائی. سنن الکبری، ج ۵، ص ۲۰۹؛ ابن ماجد تبریزی. سنن المصطفی، ج ۱ صص ۵۵_۵۸؛ احمد بن حنبل. مسند احمد بن حنبل، چاپ مصر، ج ۱، صص ۸۴_۸۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۲ و ۳۳۱، ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۶۸_۳۷۰ و ج ۵، ص ۳۶۶؛ سیوطی، جلال الدین. تاریخ الخلفاء، لاهور: چاپ محمدی، صص ۶۵_۱۱۴؛ سعدالدین تفتازانی. شرح المقاصد، صص ۲۸۸_۲۸۹؛ الشریف الجرجانی. شرح المواقف، ج ۳، ص ۲۷۱؛ ابن حجر عسقلانی. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۶۱؛ ابن حجر هتیمی. الصواعق المحرقة، صص ۲۵، ۲۶ و ۳۹.

فرقه‌های زیدیه و اسماعیلیه دچار انحراف هستند و فرقه دوازده امامی به حق است زیرا حضرت زید (رضوان الله تعالی علیه) ادعای امامت نداشت^۱ و زیدیان نیز امامت را به جای انتصاب الهی، وصیت شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرض کرده‌اند^۲ که این مطلب با آیه وارثون منافات دارد و همچنین اسماعیلیه قائل به نسخ شریعت اسلام هستند^۳ فلذا این‌ها همانند بهائیان از اسلام خارج شده‌اند.

^۱ شیخ مفید. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۲۵۲؛ مجلس، محمدباقر. مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۶۱؛ عبدالله مامقانی. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۹؛ حسینی شوشتری، نور الله. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۵۵.

^۲ حسنی یمنی، عبدالله بن حمزه. الشافی، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰.

^۳ مستوفی، عبدالله. تاریخ گزیده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۲، ص ۵۲۳؛ عزالدین علی ابن اثیر. الکامل (تاریخ بزرگ اسلام)، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۸، ذیل وقایع سال‌های ۵۷۱ و ۵۹۶ ه.ق؛ هاجسن، مارشال. فرقه اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۸۲.

از طرفی مطلب صحیح^۱ و جالب توجهی که در یکی از بندهای تورات آمده است اشاره به ۱۲ امیر (ولی امر) از نسل حضرت اسماعیل (علیه السلام) است.

خدای متعال در بند ۲۰ از فصل ۱۷ پیدایش، خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: «اما در مورد اسماعیل نیز تقاضای تو را اجابت نمودم و او را برکت خواهم داد و نسل او را چنان زیاد خواهم کرد که قوم

^۱ صحت و عدم تحریف بشارت ۱۲ امام (علیهم السلام) در تورات از اینجا مشخص می‌شود که دین مسیحیت سه قرن قبل از بعثت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در امپراتوری روم رسمیت می‌یابد و از این دوران به بعد عهدین یعنی تورات و انجیل به قدری منتشر می‌شوند که دیگر امکان تحریف آن‌ها وجود ندارد و از طرفی هیچ دلیلی وجود نداشته یهودیان یا مسیحیان قبل از این زمان، بخواهند در مورد افرادی که هیچ شناختی از آنان ندارند چنین تحریفی بکنند؛ بنابراین بشارت ۱۲ امام (علیهم السلام) در تورات، مطلبی صحیح و تحریف نشده است. ضمن اینکه اتفاقاً به طور طبیعی تا آن زمان اگر می‌خواستند تحریفی کنند باید تحریفی می‌کردند که نسل حضرت اسماعیل (علیه السلام) را در منابع خودشان تضعیف کنند چراکه نسل حضرت اسماعیل (علیه السلام) برای یهودیان که از نسل حضرت اسحاق (علیه السلام) بودند، نسل رقیب محسوب می‌شده است.

بزرگی از او به وجود آید. دوازده امیر از میان فرزندان او
برخواهند خاست.»

نیک مشخص است که حضرت محمد (صلی الله علیه و
آله) از نسل حضرت اسماعیل (علیه السلام) است و ۱۲
امیر نیز همان دوازده امام (علیهم السلام) هستند که
خاندان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند و
هرگز در هیچ مذهبی جز تشیع دوازده امامی اعتقاد به
۱۲ امیر وجود ندارد. لذا این بند از تورات، خود نشانه‌ای
دیگر بر حقانیت ۱۲ امام (علیهم السلام) است.

بنابراین در این اختلافات فقط تشیع دوازده امامی به حق
است هرچند امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در
این مذهب در غیبت کبری است.

اصول عملی دین اسلام

با توجه به آنچه تا اینجا مشخص شد، «بهشت» وجود دارد و رضای الهی از آن نیز والاتر است. همچنین برای رسیدن به آن‌ها باید از اوامر خدا و سپس از اوامر پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) و دوازده وارث رسالتی او (علیهم السلام) پیروی کرد؛ به عبارت دیگر، با تمسک به قرآن و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که دو یادگار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هستند، هدایت می‌شویم.

این معنا به طور دقیق‌تر در آیه اطاعت و حدیث متواتر ثَقَلَيْنِ^۱ آمده است، به طوری که خدای متعال در آیه ۵۹ سوره نسا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

^۱ «ثَقَلَيْنِ» از «ثَقْلَانِ» در سوره جن گرفته شده است و معنای آن انس و جن است اما «ثَقَلَيْنِ» از «ثَقْلٌ» گرفته شده است و به معنای دو چیز گران (بها) است.

فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ هان ای کسانی که ایمان آوردید!
 خدا را اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را -
 که از خودتان می‌باشند - (نیز) اطاعت کنید. پس اگر در
 امری (دینی) اختلاف کردید، اگر به خدا و روز پایانی
 ایمان دارید، آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش
 عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است.»

همچنین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند:
 «أَنْتِي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي مَا أَنْ
 تَمَسَّكُمْ بَعْدَهُمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
 الْحَوْضِ؛ من در میان شما دو چیز به یادگار می‌گذارم؛
 کتاب خدا و اهل بیتم. مادامی که به این دو چنگ بزنید
 هرگز گمراه نمی‌شوید و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند
 تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

بنابراین می‌توان گفت اصول عملی دین اسلام، اطاعت از قرآن و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)^۱ است؛ به عبارت دیگر، هر مسلمانی موظف است که قرآن مجید و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را درک کند و مطابق فرمایشات این دو، عمل کند. درک و فهم قرآن نیازمند تدبر در آن است به طوری که هر مسلمانی موظف است ابتدا با زبان قرآن آشنا شده سپس آیات آن را پشت سر هم و در قالب سوره بفهمد تا از این طریق، پیام سوره‌های قرآن را درک کند و کلیت معارف اسلامی را بداند که به آن‌ها معتقد شده که عمل کند. از طرفی درک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از آنجا که ایشان در غیبت هستند برای ما ممکن نیست لذا مطابق

^۱ لفظ عترت که عموماً امروز هم از آن در کنار قرآن استفاده می‌شود در زمان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به کار برده شده بود تا دلالت به دوازده امام پس از خود (علیهم السلام اجمعین) کند که در هر زمانی امامی مخصوص آن زمان وجود دارد و گرنه کاربرد آن در زمان ما موضوعیت ندارد چراکه عترت پیامبر در زمان ما، فقط امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

عقل و فرموده خود حضرت، باید به نائبان ایشان رجوع کرد که راویان حدیث هستند.

در مورد راویان حدیث باید بسیار دقت کرد؛ اینکه حضرت به راویان حدیث اشاره کرده‌اند و نه خود حدیث، نشان می‌دهد که نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای عامه مردم، نمی‌تواند مکتوبات باشد بلکه انسان است. از طرفی اشاره حضرت به منبع علمی این افراد نشان می‌دهد آن منبع علمی که در زمان غیبت جایش خالی می‌شود احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) است.

بنابراین قرآن و حدیث برای محدثین، حجت هستند و از طرفی قرآن و محدثین برای عامه مردم، حجت هستند که در همه این موارد، قرآن اصل و محور است که ظاهر الفاظش، چارچوب معارف اسلامی را برای ما مشخص

می‌کند و حدیث و محدثین فرع و بر مدار قرآن هستند که جزئیات معارف اسلامی را برای ما مشخص می‌کنند.

بنابراین در زمان غیبت کبری طبیعتاً هر شخصی برای دانستن جزئیات دین‌اش یا خودش باید سال‌ها زمان بگذارد تا مجتهد شده و احکام اسلامی را از قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام) استنباط کند یا از مرجع/ مراجع دینی جامع شرایط، استفاده نماید. البته در بین مراجع دینی نیز اختلافاتی موجود است که بررسی آن از حوصله این کتابچه خارج است اما به همین مقدار بسنده می‌شود که طبیعتاً استفتائات آن مرجعی قابل قبول است که آن مرجع عملاً ملاک اصلی در استنباطاتش را اصیل‌ترین متن یعنی قرآن قرار داده باشد، فلذا در زمان ما آیات عظام دکتر محمد صادقی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) و سید کمال حیدری (حفظه الله) از بهترین

مراجع دینی هستند^۱ و کسانی که مجتهد نیستند بهتر است برای دانستن تکالیف دینی خود از رساله توضیح المسائل نوین آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) استفاده کنند و مسائل جدید را از آیت‌الله العظمی سید کمال حیدری (مد ظله العالی) بپرسند.

^۱ متأسفانه قریب به اتفاق مراجع دینی به جز عده معدودی همچون آیات عظام دکتر محمد صادقی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) و سید کمال حیدری (مد ظله العالی)، با ادعای ظنی الدلالة بودن قرآن، نص روایت (یعنی آنچه قطعاً از روایت فهمیده می‌شود) را بر ظاهر مستقر قرآن (یعنی آنچه از کل قرآن فهمیده می‌شود) مقدم می‌دانند و فقط هنگام تعارض نص دو روایت با یکدیگر، به ظاهر مستقر قرآن رجوع می‌کنند! این در حالی است که اولاً طبق آیات ۸۹ سوره نحل و ۱۳۸ سوره آل عمران، قرآن کلاً قطعی الدلالة است و ثانیاً اگر ظاهر مستقر قرآن را ظنی الدلالة نیز فرض کنیم (یعنی به فهممان از قرآن شک داشته باشیم)، همان فهم ظنی از قرآن نیز بر روایت ارجحیت دارد زیرا مسلماً روایت، ظنی الصدور است (یعنی در صادر شدنش از معصومین (علیهم السلام) شک وجود دارد) و قاعدتاً اطمینان به صدور کلام، مهمتر از اطمینان به دلالت آن است چراکه صدور، عنصری مبنایی است ولی دلالت، این‌طور نیست. بنابراین ظاهر مستقر قرآن همواره بر روایت، مقدم است.

همچنین به دلیل اینکه دین اسلام، احکام سیاسی دارد لذا نمی‌توان این دین را از سیاست جدا دانست، مثلاً «امر به معروف» و «نهی از منکر» که از واجبات اسلام هستند قطعاً در حوزه سیاست داخلی قرار می‌گیرند، یا «جهاد» نیز که از واجبات اسلام است بدون شک در حوزه سیاست خارجی قرار می‌گیرد؛ بنابراین طبعاً تشکیل حکومت اسلامی بر همه مسلمانانی که اکثریت را در یک کشور دارند واجب است.

ضمناً از آنجایی که در زمان ما بهترین قالب حکومتی، نظام جمهوری است؛ بنابراین «جمهوری اسلامی» بهترین نوع حکومتی است که فعلاً می‌توان تشکیل داد و همانطور که فعلاً هر فرد مسلمان باید از قرآن و مرجعی دینی پیروی کند تا هم چارچوب احکام اسلامی و هم جزئیات آن برایش مشخص شود، در حکومت اسلامی نیز هم باید یک قانون اساسی بر اساس معارف اصیل اسلامی وجود داشته باشد که چارچوب نظام را مشخص کند و هم یک

مرجع دینی در رأس این حکومت قرار داشته باشد تا بر فعالیت‌های قوای مختلف این نظام، نظارت کرده و چگونگی عملکرد قوا را مشخص کند.

چنین حکومتی در زمان ما فقط در ایران موجود است که رهبران آن، آیات عظام سید روح‌الله خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و سید علی خامنه‌ای (مد ظله العالی) هستند و این بزرگان برترین مراجع دینی در امور سیاسی هستند.

نتیجه‌گیری

برپایه آنچه بیان شد اثبات شد که هدف درخور زندگی انسان، باید کسب بهشت یا کسب خشنودی خدا باشد که انسان برای به دست آوردن آن نیز باید از دستورات و توصیه‌های موجود در قرآن و سنت چهارده معصوم (علیهم السلام) پیروی کند و مشخص شد در این مسیر، آیات عظام دکتر محمد صادقی تهرانی (رضوان الله تعالی علیه) و سید کمال حیدری (مد ظله العالی) برترین مراجع دینی در امور غیرسیاسی، و آیات عظام سید روح‌الله خمینی (رضوان الله تعالی علیه) و سید علی خامنه‌ای (مد ظله العالی) برترین مراجع دینی در امور سیاسی بوده و هستند.